

## Analysis of the punishment blinding political elites from Seljuk to Qajar

Ali Bahrani pour<sup>1</sup> | Ali Qasemi<sup>r</sup> | Khatere Esmizade

Received: 2021/04/02 | Accepted: 2021/11/23

(DOI): [10.22034/MTE.2021.8917.1322](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.8917.1322)

### Abstract

#### Original Article

P 128 - 148

Hazrat Hamza is one of the prominent figures in the history of Islam who has played a significant role in the establishment and spread of Islam. The annual pilgrimage of the Holy Prophet from him and the continuation of this tradition by Hazrat Zahra and some other prominent figures of the beginning of Islam, caused the Foghaha of the sects to recommend a pilgrimage to Hamzah. The beliefs and customs of Muslims are remarkable in his pilgrimage. His status with the people of Medina was such that they dedicated special days of the week and year to his pilgrimage, especially the his Ziarat Rajabiyya, who was famous and popular. He had a high position in the beliefs of Muslims, which is manifested in blessings and recourse. The construction of a mosque on his tomb for at least ten centuries, Bituteh in Uhud, the detailed holding of Rajabiyah celebrations, Nativity and recitation of the body to Uhud for burial in his vicinity are other social effects of the tomb of Hazrat Hamzah. In a word, the people of Medina had customs and habits towards Hazrat Hamza, along with Shiite roots, which have not been reported in Baqiya, and all this indicates his high status among Muslims.

**Keywords:** Hamzeh, Uhud, consecration, Social Effects, Rajabiyya.

- 
- I. Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran Email: [bahranipour@hotmail.com](mailto:bahranipour@hotmail.com)
  - II. Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran .Email: [a.ghasemi@scu.ac.ir](mailto:a.ghasemi@scu.ac.ir)
  - III. PhD Student in History of Islamic Iran, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran. Email: [khatere.esmizadeh@gmail.com](mailto:khatere.esmizadeh@gmail.com)





## واکاوی مقوله مجازات میل کشیدن و نابینا کردن نخبگان سیاسی از سلجوقیان تا قاجار

علی بحرانی پور<sup>۱</sup> | علی قاسمی<sup>۲</sup> | خاطره اسمی زاده (نویسنده مسئول)<sup>۳</sup>

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/MTE.2021.8917.1322](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.8917.1322)

تاریخ دریافت: ۰۰/۰۷/۱۳، تاریخ پذیرش: ۰۰/۰۹/۰۲

علمی - پژوهشی

ص: ۱۴۸/۱۲۸

چکیده

از اقدامات مهم و حیاتی هر سلسله ایجاد امنیت و ثبات است. در ایران نیز حاکمان برای برقراری امنیت و تداوم سیاسی اقداماتی انجام می‌دادند. طبیعتاً پدیده‌هایی چون شورش‌های اجتماعی یا اقداماتی که امنیت شخص شاه را به خطر می‌انداخت، مجازات سختی در پی داشت. یکی از این مجازات‌ها که بیشتر در مورد شاهزادگان یاغی به اجرا درمی‌آمد، میل کشیدن در چشم و نابینا کردن بود که در منابع متقدم ایران دوره اسلامی و قبل از آن بسیار به چشم می‌خورد. این نوع شکنجه تا اواسط دوره قاجار ادامه پیدا کرد. با بررسی شرایط سیاسی و فرهنگی در تاریخ ایران می‌توان گفت از آنجاکه شخص شاه مبدأ اکثر تصمیم‌گیری‌ها بود و دستگاه قضایی مدرن وجود نداشت، بیشتر مجازات‌ها بدون ضابطه مشخص و به شیوه‌های گوناگون از سوی شاه اجرا می‌شد. این مقاله با الگوگیری از نظریه «مراقبت و تنبیه» میشل فوکو می‌کوشد تا ضمن رمزگشایی تاریخی روند مجازات میل کشیدن، فرضیه زیر را تعیین تکلیف کند که به نظر می‌رسد با توجه به میزان ناامنی و شورش‌ها که در آن برهه وجود داشت، این شیوه (با معیارهای فرهنگی گذشته) در پیشگیری از شورش و ناامنی توسط شاهزادگان امری منطقی به حساب می‌آمده است. پژوهش تاریخی حاضر، به روش توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است.

**واژگان کلیدی:** میل کشیدن، شاهزادگان، مجازات، حکومت، نابینا کردن، شاه.

<sup>۱</sup> - گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران [bahrani pour@hotmail.com](mailto:bahrani pour@hotmail.com)

<sup>۲</sup> - گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران [a.ghasemi@scu.ac.ir](mailto:a.ghasemi@scu.ac.ir)

<sup>۳</sup> - دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

[khatere.esmizadeh@gmail.com](mailto:khatere.esmizadeh@gmail.com)



## مقدمه

پس از اسلام، در ایران به سبب فقدان تشکیلات کارآمد عدلیه و نظام و مقام قضایی و تأسیسات منسجم امنیتی، شاه حق هر نوع مجازات به هر شیوه درباره مردم را داشت. در این میان شورش‌های مکرر در نقاط مختلف کشور توسط شاهزادگان فرعی حکومت و نبود سیستم قضایی مدرن باعث می‌شد که شاه به دلیل اختیاری که بر رعیت داشت، با خشم شاهزادگان را با شیوه‌های ناپه‌نجان شکنجه کند. بنابراین اگر جرم افراد سیاسی بود و اقتدار پادشاه را متزلزل می‌کرد، عقوبت سختی در انتظار شخص خاطی بود. شکنجه در آن زمان بیشتر جنبه فیزیکی و جسمی داشت و بسیار ترسناک و وحشتناک بود. بعضی شکنجه‌ها معلولیت موقت و یا دائمی همراه داشت. یکی از این نوع مجازات‌ها میل کشیدن و نابینا کردن چشم بود که تا اواسط دوره قاجار در نظام کیفری ایران رواج داشت و در مورد مرتکبان جرائم علیه امنیت اجرا می‌شد. در این مقاله سعی می‌شود به این سؤال پاسخ داده شود که مجازات میل کشیدن از دوره سلجوقیان تا قاجار در مورد چه جرایمی به کار می‌رفته و در چه دوره‌ای بیشتر اعمال می‌شده است؟ به نظر می‌رسد این مجازات در دوره شاهزادگانی که خطری بالقوه و یا بالفعل برای شخص شاه به حساب می‌آمدند اعمال می‌شد و در دوره قاجار به علت کثرت ناآرامی‌ها و هرج و مرج‌ها این مجازات بیشتر به کار برده می‌شده است. در مورد مجازات میل کشیدن و نابینا کردن شاهزادگان در طول تاریخ در منابع مختلف اشارات جزئی، گذرا و جسته‌گریخته شده است. جهانبخش ثواقب در مقاله‌ای با عنوان «مجازات عرفی در دوره قاجاریه» اشاره‌ای به موضوع نابینا کردن شاهزادگان کرده است. رضا الوندی در مقاله‌ای با عنوان «واکاوی مجازات و محاکمات دوره صفوی» اشاره‌ای به نابینا کردن شاهزادگان در دوره صفویه دارد. سمانی دستجردی و همکارانش در مقاله‌ای با عنوان «آیین مجازات و محاکمات در دوره تیموریان»، به میل کشیدن شاهزادگان تیموری اشاره دارد. ولی تا کنون پژوهش جداگانه‌ای که این موضوع را بررسی و واکاوی کند، به رشته تحریر درنیامده است. مقاله حاضر درصدد است تا موضوع مذکور را به صورت جامع بررسی نماید.

## مجازات میل کشیدن چشم

الزاماً هر جرمی مجازات خاص خود را به دنبال دارد. در لغتنامه دهخدا آمده میل کشیدن کنایه از دور گردانیدن است، کور کردن، کور کردن کسی با میل داغ کرده، کور کردن و نابینا

ساختن، ترکانیدن چشم با میل. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۱۹۹۹). مجازات میل کشیدن چشم بیشتر در مورد شاهزادگان و کسان نزدیک شاه استفاده می‌شد و به‌عنوان یک رسم در فرهنگ مجازات حکومت‌ها هم، به اجرا گذاشته می‌شد. این مجازات در دوره صفوی و با روی کار آمدن شاه اسماعیل دوم به‌صورت گسترده شروع و در دوره شاه صفی به اوج خود رسید. (قزوینی، ۱۳۶۷: ۴۷-۴۸؛ نوایی، ۱۳۶۰: ۵۲) در دوره‌های مختلف این نوع مجازات برای عمال دول و وزرا نیز استفاده می‌شد برای مثال در سال ۱۳۳۳ ق بر اثر سعایت و توطئه علیه فتحعلی خان داغستانی وزیر سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵). او را دستگیر کردند و نابینا ساختند. (مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۰؛ نوایی، ۱۳۶۳: ۹) کور کردن به‌عنوان شیوه‌ای از مجازات با سابقه‌ای کهن، تا اواسط دوره قاجار در نظام کیفری ایران رواج داشت.

### مبانی نظری

اجرای حدود و احکام الهی و تعزیرات رسالتی است که اگر جامعه‌ای نداشته باشد، نظم آن مختل می‌شود. وجود ضمانت اجرایی قوانین اساسی هر جامعه‌ای، پشتوانه‌ای محکم برای آرامش در رفتار سیاسی افراد است و موجب استمرار حکومت قانون در آن جامعه می‌باشد. (المقنعه، ۱۴۱۰: ۸۱۰) در عرف و شرع ایران از دیرباز قانون قصاص و مجازات برای جرائم مختلف اجرا می‌شده است. در این میان جرائم سیاسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند؛ زیرا به امنیت شخص شاه و حکومت صدمه وارد می‌کردند. از این رو مجازات سیاسی به شکل شدید و گاهی نابهنجار و غیرمنطقی اجرا می‌شد. نگاهی به تاریخ دوره مورد بحث نشان می‌دهد که چه در زمان شاهان و حاکمان مقتدر و چه زمانی که حاکم مقتدری وجود نداشت، بزرگان کشور همواره در معرض دسیسه و مجازات یا منتظر فرصتی برای از بین بردن رقبای خود بودند. در این میان بیشترین خطر متوجه مقامات بالاتر و مناصب مهم بود. شاهزادگان یاغی را معمولاً قطع عضو یا نابینا می‌کردند. شاه معمولاً سایه خدا بر زمین حساب می‌شد و سلامت قوای جسمی در احراز چنین مقامی حائز اهمیت بود. با اتخاذ چنین روشی مجازات شونده در عین زنده ماندن از یکی از شروط حکمرانی که سلامت جسم است محروم شده قادر به انجام مسئولیت‌ها و وظایفش نمی‌شد و در ضمن محکوم با این روش به جارچی محکومیت خویش مبدل می‌شد. (فوکو، ۱۳۸۷: ۵۷) به‌عنوان مثال فرور تیش دوم فردی عادی بود که در زمان داریوش بزرگ علیه وی شورش

کرد و خود را شاه خواند. داریوش (۵۴۹ قبل از میلاد تا ۵۸۶ قبل از میلاد) در سنگ‌نوشته بیستون درباره سرنوشت فرورتیش می‌نویسد که شخصاً بینی و گوش و دهان فرورتیش را بریده و یک چشم وی را درآورده است. (دیاکونوف، ۱۳۸۶: ۳۸۶) در دوره ساسانیان نیز هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م) توسط پسرش خسرو و دو برادر زنش ویستهم و بندوی به این نوع مجازات محکوم شد. بدین ترتیب که چون خسرو از بدگمانی پدر آگاه شد از بیم جان به آذربایجان گریخت، و بزرگان آن منطقه هم به او پیوستند. هرمزد از دو برادرزن خود و بندوی و ویستهم که دایه‌های خسرو بودند خواست تا به او کمک کنند و جای خسرو را به او بازگردانند و چون از آن‌ها پاسخ مثبتی نشنید دستور داد تا آنها را دستگیر و زندانی کنند. و بندوی و ویستهم از دودمان بزرگ اسپاهبدان و از بزرگ‌ترین سرداران ایران بودند. از این‌رو به زندان انداختن آنها خشم و ترس سرداران دیگر را برانگیخت. این کار با فرار خسرو از پایتخت و نافرمانی بهرام چوبین که بزرگان دولت آن را نتیجه بی‌تدبیری و حق‌ناشناسی هرمزد می‌دانستند، دست‌به‌هم داده هوای پایتخت را آشفته و پریشان و آماده شورش ساخت. بدین ترتیب برای چند تن از همین سران و سرداران، که نه دل خوشی از هرمزد و نه اعتمادی به او داشتند، دشوار نبود تا مردم را بر ضد شاه بشورانند و پیشاپیش آنها نخست به زندان حمله کنند و و بندوی و ویستهم را از آنجا آزاد کنند. آن دو سردار هم پس از آزادی به همراه همان مردم با گروهی از سپاهیان که به آنها پیوسته بودند به کاخ شاهی حمله کردند، هرمزد را برکنار و او را نابینا ساختند و این چنین مقدمات به شاهی رسیدن خسرو را فراهم ساختند. (بیات، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۴۶) این شیوه از مجازات (نابینا کردن) در ایران پیش از اسلام و پس از ورود اسلام همچنان تداوم یافت، اما در طول دوره حکومت محمد شاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰ ه. ق) به تدریج حذف شد. دو روش برای کور کردن وجود داشت: روش اول، بیرون آوردن چشم افراد به وسیله خنجر و یا چاقویی نوک‌تیز (نامی، ۲۴۳؛ مفتون دنبلی، ۱۶۴) این عمل عمدتاً با درد و خونریزی همراه بود و معمولاً حکیم و یا افرادی خبره در محل اجرای حکم حضور داشتند که بلافاصله پس از بیرون آوردن چشم اقدام به مداوای جراحات می‌کردند. (درویل، ۱۳۴۸: ۲۱۴) در روش دوم که معمولاً با درد کمتری همراه بود میله داغی را از جلوی چشمان متهم عبور می‌دادند که این عمل باعث سوختن مردمک چشم فرد و در نهایت کوری او می‌شد. البته بسیار پیش می‌آمد که برای قطعیت یافتن کوری فرد، چشمان فرد را از حدقه بیرون می‌آورد و به میل کشیدن اکتفا نمی‌کرد. (شیرازی،

۱۳۶۵: ۱۱۴) اعمال این مجازات به دو شکل بود: دسته اول ریشه در قوانین فقهی داشت که در صورت اثبات جرم بر اساس موازین فقهی حکم قصاص چشم صادر می شد. دسته دوم بنا به تشخیص و نظر حکام و مقامات حکومتی به شیوه‌ای از سیاست کردن افراد اعمال می شد. (محمدی، ۱۳۷۴: ۳۶۶) برای نابینا کردن از میرغضب، به‌عنوان مجریان این عمل نام‌برده شده که وجه مشترک تمامی این افراد تعلق آنان به دستگاه حکومتی است. (نوری، بی تا: ۴۳۰)

کیفیت زندگی افراد پس از کور شدن به موقعیت اجتماعی، میزان دارایی و نفوذشان بستگی داشت. اعضای خاندان شاهی پس از کوری زندگی همراه با رفاه نسبی داشتند و معمولاً برای آنها مقرری تعیین می شد. نگهداری از آنها نیز به خانواده‌های آنان واگذار می شد. (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۲۴۲) شاردن، سفرنامه‌نویس فرانسوی، در مورد نابینا کردن افراد در دوران صفویه می‌نویسد: «نابینا کردن افراد ذکور خانواده سلطنت در هر سن و سال که باشند بدین سان صورت می‌پذیرد که پادشاه فرمان کتبی صادر می‌کند که فلان پسر منسوب به خاندان سلطنت را نابینا کنند. فرمان را به دست نخستین کس که دیده شود می‌دهند تا به مقصد برساند. زیرا در ایران دژخیم موظف که پیوسته در خدمت باشد وجود ندارد. بچه نابینا را به آنجا که برده بود باز می‌گردانند. در آنجا با گردهایی بر جراحی‌اش مرهم می‌نهند و وقتی زخم درمان شد از حدقه چشم چیزی ترشح نمی‌شود اما تا زمانی که طفل زنده است همچنان اشک می‌بارد، و این امر همواره او را قرین رنج و زحمت می‌دارد، زیرا هر زمان در انجمنی حضور می‌یابد ناچار است گاه‌گاه برای ستردن اشک‌هایش از میان جمع بیرون برود و آن‌ها را پاک کند، و نواری پاکیزه دور سر بپیچد. نواری که این شاهزادگان تیره‌بخت برای پوشاندن حفره‌های چشمان خود به کار می‌برند عبارت از دستمالی ابریشمین تا شده به عرض دو شست یا روبانی سبزرنگ است.» (شاردن، ج ۳، ۱۳۷۲: ۹۸۸) لازم به ذکر است که نابینا کردن عموماً شاهزادگان و افراد نزدیک به شاه را تحت شعاع قرار نمی‌داد و به‌واسطه حکومتگران و فاتحان شهرها گریبان‌گیر مردم عادی هم می‌شد. به‌عنوان مثال سیاست خشن مالیاتی و آزمندی و ستمگری نادر، کشاورزان و چادرنشینان بسیاری از نقاط ایران را علیه وی برانگیخت. در سال ۱۱۵۷ هـ. - ۱۷۴۴ م. در ناحیه استرآباد، ایل قزلباش قاجار دست به شورش زد و رئیس موروثی ایل، محمدحسن خان قاجار، پسر فتحعلی خان قاجار که در سال ۱۱۳۹ هـ. - ۱۷۲۶ م. بنا به میل نادر مقتول شده بود، پیشوایی شورشیان را

عاهده‌دار شد و چیزی نگذشت که روستاییان و بینوایان شهری ایالت‌های استرآباد و مازندران نیز به شورشیان ملحق شدند. روستاییان مازندران و استرآباد چندین ماه مبارزه را ادامه دادند. اما در آخر امیر استرآباد به امر شاه بر آنان غلبه کرد و بعضی از قیام‌کنندگان را زنده سوزاند و عده کثیری را به دار آویختند و روستاییان را گروه‌گروه نابینا کردند و زنان ایشان را به بردگی میان سپاهیان نادرشاه تقسیم کردند. (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۲۹۲، راوندی، ج ۲، ۱۳۸۲: ۴۶۶، همان، ج ۳، ۱۶۲، پیرنیا، ۱۳۸۰: ۷۳۱) علاوه بر این واقعه، در دوره قاجار و در زمان آغا محمدخان به دلیل مساعدت و یاری مردم کرمان با شاهزاده زند که خود مدتی در زمان حیات پدرش بر آن شهر حکومت کرده بود، چنان آتش کینه و غضب خان قاجار را برافروخت که خود به فتح آن شهر همت گماشت. در این لشکرکشی بیش از ۵ هزار از سپاهیان او در بیرون دروازه و در کوچه‌های کرمان به دست لطفعلی خان و همراهان معدود و متهور او نابود شدند و سرانجام نیز بر لطفعلی خان دست نیافت و چون وی از کرمان گریخت و سپاه او متفرق شدند، آغا محمدخان وارد کرمان شد و دمار از روزگار مردم بینوای آن شهر درآورد. امر داد تا ۸ هزار نفر از زنان و دختران شهر را میان سپاهیان قاجار تقسیم کردند و عده‌ی کثیری را به قتل رسانیدند و جمعی را کور کردند. (شمیم، ۱۳۸۷: ۳۷-۳۸) در سفرنامه کازاما به این واقعه اشاره شده است و معتقد است که از تعداد کشتگان و کور شدگان آمار صحیحی در دست نیست و در جهت اثبات نظر خویش به نقل از سایکس می‌گوید که بیست هزار جفت چشم از مردم کرمان کنده شد در حالی که ملکم می‌نویسد عدد کسانی که از چشم نابینا شدند به هفت هزار نفر رسید. روایت مردم این است که هفت من و نیم چشم از مردم کرمان بیرون آورده شد. (کازاما، ۱۳۸۰: ۱۵۷) تا زمان محمدشاه قاجار و تا پایان دوران صدارت قائم‌مقام، کور کردن شاهزادگان رواج داشت. پس از دوره اقتدار و صدارت قائم‌مقام، این مجازات هم پایان پذیرفت که مراحل مختلفی در توقف این رویه از مجازات دخیل بود که در صفحات آتی به آن اشاره خواهد شد.

## شواهد تاریخی شاهزادگانی که نابینا شدند

در این مبحث به بررسی مجازات میل کشیدن و نابینا کردن شاهزادگانی که در سلسله‌های حکومتی از دوره سلجوقیان تا قاجار مورد غضب شاهان قرار گرفته‌اند می‌پردازیم. در دوره سلجوقی نیز این نوع شکنجه برای شکنجه طبقات بالای جامعه مانند



پادشاهان، شاهزاده‌ها، وزرا و فرماندهان نظامی به‌کاربرده می‌شد. کور کردن در سده چهارم عمدتاً با میله گذاخته یا درآوردن چشم‌ها از حدقه انجام می‌شد. چنین شیوه‌ای معمولاً برای شکنجه طبقات بالا و صاحب‌منصبان و شاهزادگان به کار گرفته می‌شد. ابوعلی وزیر ابراهیم ینال ظاهراً نخستین کسی است که در عصر سلجوقی به این روش مجازات شد. ابراهیم ینال نه تنها یکی از چشمانش را کور کردند بلکه لب‌هایش را نیز بریدند. ملکشاه سلجوقی، سلطان مقتدر سلجوقیان، از بیم خطر ساز شدن منازعات درون خانوادگی و به خطر افتادن کیان سلطنت، در سال ۴۸۰هـ.ق عموی خود قاورد را شکست داد و پسرانش را نابینا کرد. چشمان پسرعمویش را میل کشید. (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۲۷؛ باسورث، ۱۳۸۱: ۹۲) وی همچنین در عصیان برادرش تکش او را شکست داد و چون خود به او امان داده بود، تصمیم‌گیری در مورد سرنوشت او را به پسرش احمد سپرد که به دستور وی چشمان تکش را میل کشیدند و او را زندانی کردند. (ابن اثیر، ۱۳۴۳: ۲۹۳) ملکشاه سیدالوزرا ابوالمحاسن را نیز که خواجه نظام الملک را که به او بدگمان شده بود در سال ۴۷۶ به همین شیوه مجازات کرد و سپس در ساوه به زندان افکند. (ابن اثیر، ۱۳۴۳: ۲۸۷) در دوره پسر و جانشین ملکشاه برکیارق (۴۸۷-۴۹۸) نیز این نوع مجازات تداوم یافت. چنانکه برادرش سنجر چشمان یکی از امیران شورشی را در سال ۴۸۹ در خراسان میل کشید. (ابن اثیر، ۱۳۴۳: ۴۰۸) بزرگ‌ترین رقیب برکیارق محمد تپر نیز در ۴۹۵ بعد از تن دادن به صلح ناخواسته با برکیارق، سردارانی را که با فشار آنان به صلح تن داده بودند، سرزنش کرد و از میان آنان چشمان امیر تکین را که نقشی بیشتر در این زمینه داشت، میل کشید. (همان منبع، ۱۳۴۳: ۴۶۴) علاوه بر سلاطین مرکز امپراتوری، غلام سپهسالارانی را که در مناطق حاشیه‌ای و مرزی به حکومت دست می‌یافتند و حکومت مرکزی چاره‌ای جز به رسمیت شناختن قدرتشان نداشت نیز به چنین مجازاتی متوسل می‌شدند. چنان‌که در سال ۵۵۱ هـ. ایل ارسلان، حاکم خوارزم، در نتیجه رقابت‌های داخلی چند تن از عموهایش را کشت و چشم یکی از برادرانش را نیز از کاسه درآورد. (خلعبری، ۱۳۸۱: ۲۱) مؤیدالدین آی‌آبه ۵۶۹ هـ. حاکم نیشابور نیز بعد از مرگ سنجر چشمان خواهرزاده محمود را که حاکم خراسان شده و در ۵۵۶ هـ. بر ضد مؤیدالدین لشکر کشیده بود میل کشید. (ابن اثیر، ۱۳۴۳: ۲۸۴) بعد از درگذشت محمود پسرش محمد جانشین او شد و از اصفهان رهسپار غزنین گردید. بزرگان کشور چون مسعود را از هر نظر شایسته‌تر از محمد می‌دانستند در سال ۴۲۱ هجری محمد را دستگیر و پس از کور کردن، او

را در قلعه‌ای زندانی کردند. او تا سال ۴۳۲ هجری در زندان بود و در این سال مسعود که از دفع سلجوقیان عاجز شده بود، راه هندوستان را پیش گرفت. در طول راه عده‌ای از سپاهیان خزائن سلطنتی را غارت و مسعود را زندانی کردند و بار دیگر محمد نایبنا را به سلطنت نشانند. هنگامی که مودود پسر سلطان مسعود از این حادثه مطلع شد، با سپاهی به جنگ عمومی خویش محمد رفت و پس از غلبه بر وی او را کشت. (همان، ۱۳۴۳: ۲۸۴؛ بیات، ۱۳۸۴: ۲۴۷) در دوران خوارزمشاهیان در سال ۵۵۱ ایل ارسلان حاکم خوارزم در نتیجه رقابت‌های داخلی چند تن از عموهایش را کشت و چشم یکی از برادرانش را از کاسه درآورد. (خلعتبری، ۱۳۸۱: ۲۱) در سلسله‌ی آل مظفر نیز رسم نایبنا کردن و میل کشیدن پابرجا بود. امیر مبارزالدین محمد ضمن گسترش قلمرو مناسبات گسترده و گاه خصمانه با ملوک هم‌جوار برگزار کرد که این روابط در دوره جانشینانش ادامه یافت. مبارزالدین محمد بن شریف‌الدین حسین مظفر به دست پسرانش، شاه شجاع و شاه مسعود نایبنا شد. (۷۴۲ هـ. ق) (فسایی، بی تا: ۳۰۸؛ پیرنیا، ۱۳۸۴: ۵۷۶؛ آشتیانی، ۱۳۸۴: ۴۲۵) پسران او نیم روزی که خواجه بهاء‌الدین در اصفهان در سرایش به تلاوت مشغول بود دلیرانه به اندرون رفتند و عمداً او را کور کردند و به قلعه ایزدخواست فرستادند. (نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۸۶) پس از مرگ امیر مبارزالدین محمد جنگ‌های خونین خانوادگی میان شاه شجاع، شاه محمود، شاه یحیی، شاه منصور و شاه احمد فرزندان و فرزند زادگان او در گرفت. سلطان شبلی فرزند شاه شجاع مظفری توسط پدر نایبنا شد. (۷۹۵ هـ. ق) در نبرد بین شاه منصور مظفری و سلطان زین‌العابدین و سلطان احمد مظفری شاه منصور پیروز شد و چشمان سلطان زین‌العابدین را میل کشید و نایبنا کرد. (۷۹۳ هـ. ق) (حبیب‌السیر، بی تا: ۳۱۹؛ پیرنیا، ۱۳۸۰: ۵۸۶؛ آشتیانی، ۱۳۸۴: ۴۲۴) در دوره صفویه نیز دستگاه قضایی مستقل وجود نداشت و اوامر و فرمان‌ها از سوی شخص شاه صادر می‌شد. در این دوره کور کردن شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنتی به شیوه‌های مرسوم تبدیل شده بود که از همان نخستین سال‌های به قدرت رسیدن صفویان آغاز شد و افرادی که عمدتاً می‌توانستند بالفعل یا بالقوه برای نظام سیاسی مستقر مشکل‌آفرین باشند در معرض این مجازات بودند. معمولاً به هنگام به قدرت رسیدن پادشاهان صفوی این افراد باهدف از میان بردن تهدید بالقوه یا بالفعلشان با این شیوه از مدار قدرت حذف می‌شدند. (فلسفی، ۱۳۴۷: ۱۶۷) (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۵۰: ۴۳۸) در دوره صفویه شکنجه در دادگاه‌ها بیداد می‌کرد و برای شکنجه کردن

متهمان، مظنونان و مجرمان حدودمرزی نبود. با اینکه در این دوره مذهب تشیع رسمیت پیدا کرده بود ولی در حکومت نشانی از این مذهب نبود. (سیوری، ۱۳۸۳: ۹۲) شکنجه‌گاه تا مرز توحش پیش می‌رفت. در این راه سربریدن، دست‌وپا بریدن، مثله کردن، پوست‌کندن، دو شقه کردن، میل کشیدن و خفه کردن رواج داشت. (صفا، ۱۵۱، ۵۳) می‌توان ادعا نمود که بعد از شاه اسماعیل دوم کور کردن شاهزاده‌ها باب شد. (برن، بی تا: ۶۱؛ کارری، ۱۳۴۸: ۱۶۰) به گفته شاردن سفرنامه‌نویس عصر صفویه، گاهی به قدری در این موضوع اصرار و مداومت می‌کردند که از افراد دکور خاندان سلطنت جز دو سه نفر نزدیک‌ترین جانشینان شاه همگی را کور می‌کنند. به سخن دیگر بنا بر همین رسم شوم و مذموم همه شاهزادگان دیگر را اعم از اینکه از دختر یا پسر پادشاه باشند تا نسل دوم و گاه سوم از نعمت بینایی محروم می‌کردند. (شاردن، ج ۴، ۱۳۷۲: ۱۴۷۷) در دوران سلطنت شاه‌عباس هنگامی که وی در سال ۱۰۳۰ بیمار شد، پسر سومش محمد که نام پدر بزرگش خدابنده را بر وی گذاشتند مرگ پدرش را پیش از هنگام جشن گرفت و آشکارا از قزلباش‌ها تقاضای پشتیبانی کرد. هنگامی که شاه‌عباس بهبود یافت، دستور داد محمد را کور کنند و سرنوشت مشابهی نصیب پسر پنجم شاه‌عباس، امام قلی میرزا شد. (سیوری، ۱۳۸۳: ۹۲؛ قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۷) از سوی دیگر میان سه پسر شاه‌عباس بزرگ او از همه بزرگ‌تر و ولیعهد بود، ولی چون پادشاه به وی بدگمان و خشمگین گشت او را کشت. دیری نگذشت از کرده خود چنان پشیمان شد که غم آن تا پایان عمر بر دلش سخت سنگینی می‌کرد، و برای جبران پسر او را که وی نیز صفی نام داشت ولیعهد و جانشین خود کرد، و برای اینکه دو پسر دیگرش با او به مخالفت برنخیزند، هر دو را نابینا ساخت و شاه صفی اول فرزند صفی میرزای مقتول است. (شاردن، ج ۴، ۱۳۷۲: ۱۴۷۷) دوران سلطنت شاه صفی ۱۳ سال و ۲ ماه و ۶ روز طول کشید. در این مدت نه‌چندان کوتاه هیچ واقعه افتخار‌آفرینی به‌غیر از خونریزی و کور کردن شاهزاده‌ها، امرا و بزرگان قوم رخ نداد. پس از صفویان در حکومت افشاریه و زندیه نیز شاهان کماکان این شیوه برخورد با شاهزادگان مدعی قدرت و یا آن بخشی که می‌توانستند برای شاهان و حکام مشکل‌آفرین باشند ادامه یافت. در اوایل سال ۱۱۵۷ سر عسگر قارص احمد پاشا جمال اوغلی شخصی از اهالی رفسنجان کرمان را

به‌عنوان صفی میرزا علم نمود و او را وارث سلطنت ایران اعلام کرد و به نادر پیام داد که من مأمور صفی میرزا را به سلطنت ایران برسانم. نادر صفی میرزا را که در اردو بود از یک چشم نابینا ساخت. (پیرنیا، ۱۳۶۴: ۷۲۱) از روزی که در جنگ‌های مازندران به‌سوی نادر تیراندازی شد سوءظن شاه به فرزند ارشدش رضاقلی میرزا افزایش یافت. وقتی نادر از هند برگشت و در هرات اردو زد، رضاقلی میرزا با حشمت وارد شد. نادر میرزا از این رفتارها که بوی استقلال می‌داد ناراضی بود. (شعبانی، بی‌تا: ۳-۵۲) وی دستور داد که رضاقلی را از تهران به محل اقامت او بیاورند. رضاقلی در محضر پدر از خود دفاع کرد اما پدر حکم کرد که چشم‌های شاهزاده را از حدقه بیرون آورند. (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۳۵-۲۶۱-۲۶۲-۳۸۵، بیات، ۱۳۸۴: ۴۵۶، ملکم، ج ۲، ۱۳۸۰: ۵۰۰) پس از مرگ نادر علیقلی خان برادرزاده نادر در ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۱۶۰ در مشهد به لقب علیشاه و عادل شاه به‌جای عموی خود جلوس کرد و برادر کوچک‌تر خود ابراهیم‌خان را سردار عراق و مأمور اصفهان کرد. ابراهیم‌خان سال بعد خود را در اصفهان ابراهیم شاه خواند و مدعی برادر شد. در جنگی که در خاک زنجان بین این دو حریف درگرفت، علیشاه مغلوب، دستگیر و کور شد. (پیرنیا، ۱۳۶۴: ۷۲۶؛ کروسینسکی، ۱۳۶۹: ۸۸) ابراهیم شاه در سال ۱۱۶۲ هـ. ق در قم به دست هواخواهان شاه‌افشار کور شد. (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۴۳۲) شاه‌رخ میرزا پسر رضاقلی میرزا بود که علی‌قلی خان او را اسیر کرده بود تا او را به سلطنت برساند. بعد از شکست علی‌قلی خان، ابراهیم شاه شاه‌رخ را از مشهد خواست تا سلطنت را به نام او برساند. ولی مردم مشهد که سلطنت را حق صفویه می‌دانستند شاه‌رخ را دستگیر و نابینا کردند. (جامی، ۱۱۸: ۱۳۸۶؛ مینورسکی، ۱۳۸۷: ۲۹۴؛ پیرنیا، ۱۳۶۴: ۷۳۷) و شاه سلیمان ثانی در مشهد به پادشاهی نشست. پس از ۴۰ روز شاه سلیمان ثانی توسط مردم مشهد کور شد و باز شاه‌رخ نابینا شاه شد. (۱۱۶۲ هـ. ق) (پیرنیا، ۱۳۶۴: ۷۳۷) در دوره زندیه کور کردن فرزندان کریم‌خان به دست صادق خان نمونه‌هایی از این برخوردهاست. (مروی، ۱۳۶۴: ۸۵۳) علی‌نقی خان پسر صادق خان اردوی علی‌مردان خان را در خارج شیراز شکست سختی داد. (۱۱۹۳ هـ. ق) و بسیاری از سران سپاهی علی‌مردان خان اسیر شد و علی‌مردان خان به حدود کرمانشاهان رفت؛ ولی پس از جمع‌آوری سپاهیان جدید به شیراز حمله برد و این بار جعفرخان پسر صادق خان که برادر مادری علی‌مردان خان بود نسبت به پدر خیانت ورزید و با اکبر خان پسر زکی خان جانب علی‌مردان را گرفتند و صادق خان پسر دیگرش علی‌نقی خان در شیراز

محصور شدند. بعد از ۹ ماه محاصره علی مردان خان در محرم سال ۱۱۹۶ شیراز را تصرف کرد. صادق خان و علی نقی خان را کشت و ابوالفتح خان و پسران دیگر کریم خان را نابینا کرد. (۱۱۹۶ هـ. ق) (نوری، بی تا: ۱۴۳) این شیوه مجازات در دوره قاجار نیز تداوم یافت و نزدیک به ۵۰ سال اول که از عمر این سلسله گذشت تا حدود ۱۱۲۴ هـ. ق از این روش استفاده می شد. بازماندگان افشاری خراسان نیز در دوره حکومت حاکمیت فتحعلی شاه با مخالفت های خود خشم شاه را برانگیختند و باعث شدند که پس از تصرف مشهد تمام بازماندگان افشاری به تهران منتقل و در آنجا نابینا شدند. (نوری، بی تا: ۱۶۴؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۹: ۱۰۴؛ ملکم، ۱۳۸۰: ۶۲۹) آقا محمدخان در سال ۱۲۰۳ هـ. ق پس از حمله مرتضی خان به نواحی شمالی ایران به دلیل ترس از توطئه مشترک که میان وی و برادر ناتنی اش مصطفی قلی خان که در این زمان در رکاب محمدخان بود دستور داد که مصطفی قلی خان را کور کردند. آقا محمدخان نسبت به حسین قلی خان برادرش بدگمان شد و با وساطت مادر آغا محمدخان، مهد علیا نجات یافت. ولی پس از مرگ مادر حسین قلی خان از هر دو چشم نابینا شد. (شمیم، ۱۳۸۷: ۵۱) بعد از قتل آغا محمدخان علی قلی خان که تنها فرزند ذکور باقیمانده محمدحسن خان بود و ادعای جانشینی داشت توسط فتحعلی شاه کور شد. در اوایل پادشاهی فتحعلی شاه برادر وی حسینقلی خان و محمدخان زند سر به طغیان برداشتند. قیام محمدخان پسر زکی خان زند در جنوب ایران و غلبه او بر اصفهان آخرین جلوه قدرت زندیه بود. وی پس از کشته شدن آغامحمدخان از بصره به فارس آمد و به کمک نجف خان زند که دلیری بی باک بود سپاهی از افغان ها و قبایل لر، گردآورد و بر اصفهان مستولی شد ولی سردار او رستم خان زند در حوالی اصفهان از سپاه قاجار شکست خورد و گریخت. محمدخان در اصفهان محصور شد و به زحمت از آن شهر گریخت و بار دیگر در حدود بروجرد قوایی از طوایف لر فراهم آورد و با عده ای معدود در برابر حملات شدید ۱۵ هزار سپاه قاجار مقاومت ورزید و عاقبت در موقعی که از معرکه روی برتافته و عزم بصره داشت، در دزفول به دست حاکم آن شهر اسیر و به امر فتحعلی شاه نابینا و روانه تهران گردید. (شمیم، ۱۳۸۷: ۵۱) محمدحسن خان قاجار، عزالدین، والی استرآباد که از اطاعت فتحعلی شاه سرباز زده بود نیز هم گرفتار فرستادگان فتحعلی شاه شد، دستگیر و در سال ۱۱۷۶ نابینا گردید. (فارسنامه ناصری، ۱۳۶۹: ۷۱۱) پس از مرگ فتحعلی شاه و حرکت محمدشاه از خراسان به تبریز جهانگیر میرزا به استقبال شاه تازه شتافت. ولی

محمدشاه قبل از آنکه به تبریز برسد به ادعای خود جهانگیر میرزا به تحریک میرزا ابوالقاسم قائم مقام جهانگیر میرزا و خسرو میرزا و دو برادر کوچک تر ایشان احمد میرزا و مصطفی میرزا را محبوس کرد و به قلعه اردبیل فرستاد و کمی بعد اسماعیل خان قراچه داغی فرارش باشی را برای کور کردن جهانگیر میرزا و خسرو میرزا به اردبیل فرستاد. (۱۲۱۳ شمسی) (اعتماد السلطنه، ۱۳۷۰: ۱۳۴) همچنین حسنعلی میرزا شجاع السلطنه فرزند ششم فتحعلی شاه پس از فوت فتحعلی شاه به کمک برادرش فرمانفرما که در شیراز دعوی سلطنت داشت با محمدشاه به مخالفت برخاست. وی دستگیر شد و قبل از ورود به تهران به دستور محمدشاه توسط محمدباقر خان بیگلریگی در کهریزک از هر دو چشم نابینا شد. (۱۲۶۵ شمسی) (همان منبع، ۱۳۷۰: ۸۵؛ کروسینسکی، ۱۳۶۹: ۲۵۶) در زمان محمدشاه تا زمان قائم مقام کور کردن شاهزادگان رواج داشت که به اعتقاد بعضی منابع به اصرار قائم مقام بوده است. (اعتماد السلطنه، ۱۳۴۹: ۴۲۶) پس از پایان یافتن دوره اقتدار صدارت قائم مقام (۱۲۱۴ هـ. ق) نابینا کردن شاهزادگان هم منقضی شد. قابل ذکر است که عباس میرزا پدر محمد شاه هم هیچگاه از رویه کور کردن شاهزاده‌ها استفاده نکرد. (۱۲۷۱ هـ. ق) کور کردن شاهزاده حسن علی میرزا نقطه پایان کور کردن شاهزادگان به حساب می‌آید. شاید بتوان گفت تمایل شخص محمدشاه به توقف این گونه مجازات با توجه به پرورش یافتن در دستگاه عباس میرزا در متوقف شدن این مجازات بی‌تأثیر نبوده است. می‌دانیم که عباس میرزا در طول حیات خود در برخورد با قوانین شورشی به خصوص در سال‌های پایانی حکومت فتحعلی‌شان هیچگاه از کور کردن استفاده نکرد. (هدایت، بی‌تا: ۷۹۶۲، ۷۹۷۲ و...) دور از ذهن نیست که این شیوه برخورد با متهمان بر محمدشاه نیز تأثیر گذاشته و وی در دوره زمامداری‌اش با الگوبرداری از اقدامات پدر در پی حذف این مجازات بوده است. اما در سال‌های پایانی حکومت محمدشاه و نیز سال‌های آغازین حکومت ناصرالدین شاه بار دیگر مطرح شد. مورد اول مربوط به تلاش ناموفق شاهزاده بهمن میرزا برادر محمدشاه بود که پس از شنیدن خبر مریضی محمدشاه در یک توطئه مشترک به همراه آصف الدوله قصد براندازی شاه را داشت. پس از بهبود حال محمدشاه که در مظان اتهام بود به سرعت به تهران آمد. وی با پناه بردن به سفارت روسیه توانست در امان بماند. مورد دیگر شاهزاده کوچک عباس میرزا ملک آرا از خطر کور شدن به دست مادر ناصرالدین شاه در امان ماند. (هدایت، بی‌تا: ۸۳۸/۱۰-۲۰۶) ظل السلطان که شاهزاده باهوشی است، در اداره کردن امور

کشوری بر برادر خود رجحان و برتری دارد و به علاوه بر این که هیچ وقت دست تمنا به طرف شاه دراز نکرده است، سالیانه وجوه زیادی هم برای او می فرستد. او در اوایل جوانی در نزد شاه قرب و منزلتی نداشت و چون شاه به مقاصد باطنی او پی برد، حکم کرد که او را نابینا کنند. (والیزاده معجزی، ۱۳۸۰: ۱۳۳) لازم به ذکر است که پس از فرار شاهزادگان زندانی اردبیل به روسیه در اوایل حکومت محمدشاه وزیرمختار روسیه در نامه‌ای به مقامات ایرانی نسبت به عدم مزاحمت برای شاهزادگان دیگر هشدار داده بود. (قاضی‌ها، بی تا: ۱۷۰) این رفتار روس‌ها را می توان از یک منظر در چهارچوب تلاش کشورهای غربی برای توقف شکنجه در ایران به حساب آوریم. به نظر می رسد دخالت‌های رسمی کشورهای غربی نقش انکارناپذیری در توقف این مجازات نسبت به این دو نفر داشته است. سرانجام در سال ۱۲۶۲ در زمان صدارت حاج میرزا آقایی، شکنجه متهمان در سراسر کشور متوقف شد. در دوره ناصرالدین شاه نیز سفرای روس و انگلیس خواهان تمدید این فرمان بودند و هنگامی که امیرکبیر در سال ۱۲۶۶ فرمان مشابه صادر نمود، مراتب خرسندی آنها اعلام شد. (آدمیت، ۱۳۵۴: ۳۰۵-۳۰۸) نقطه مشترک تمام شاهزادگانی که توسط نظام حاکم نابینا شدند خطر مستقیم و یا غیرمستقیمی بود که از جانب آنان پادشاهان را تهدید می کرد و در واقع این شاهزادگان یا خود برای سرنگونی قدرت حاکم تلاش کرده بودند و یا در به وجود آوردن مشکل بزرگ برای دستگاه امنیتی کشور ظرفیت داشتند.

### نگاه آماری به مجازات میل کشیدن در تاریخ

جدول ۱. شخصیت‌های نابینا شده در تاریخ و علل و عوامل آنها

# ۱۴۲ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال دهم، شماره ۲۱، بهار ۱۴۰۱

نام شخصیت نابینا شده	سال قصاص	منصب	جرم یا اتهام	حاکم مسبب قصاص	عامل نابینا کردن	احوال پس از نابینا شدن	منبع
دو تن از پسران قاورد خوارزمشاه	۴۸۰	شاهزاده	-	ملکشاه سلجوقی	ملکشاه سلجوقی	ملکشاه حکومت کرمان را به پسران قاورد داد	راوندی
تکش خوارزمشاه	۴۸۰	شاهزاده	-	ملکشاه سلجوقی	احمد پسر ملکشاه	فعالیت علیه برکیارق و کشته شدن توسط برکیارق	ابن اثیر
مبارزالدین محمد	۷۴۲هـ.ق	حاکم بخش‌هایی از ایران از جمله یزد	اختلاف با پسران	فرزندان مبارزالدین محمدشاه شجاع شاه منصور	مبارزالدین محمد	پس از نابینا شدن زندانی و بیمار شد و در قلعه‌ی بم فوت شد	حبیب السیر
سلطان شبلی	۷۹۵هـ.ق	امارت کرمان	سرکشی علیه پدرش شاه شجاع	شاه شجاع	شاه شجاع	توسط تیمور به سم قند فرستاده شد و به مرگ طبیعی از دنیا رفت.	فسایی
سلطان زین‌العابدین	۷۹۳هـ.ق	امارت شیراز	درگیری با مدعیان حکومت	شاه منصور	توسط موسی جوکار دستگیر و نزد شاه منصور فرستاده شد	زندگی در اصفهان	حبیب السیر
ابوطالب میرزا		شاهزاده	نائب السلطنه	شاه‌عباس صفوی		در قلعه‌ی الموت زندگی می‌کرد و به مرگ طبیعی فوت کرد	فلسفی
محمد میرزا	۱۰۳۰	شاهزاده	سرکشی بر علیه پدر	شاه‌عباس صفوی	شاه‌عباس صفوی	-	قزوینی اصفهانی
سلیمان میرزا		شاهزاده	سوءظن پدر	شاه‌عباس صفوی	شاه‌عباس صفوی	-	نوابی
امام قلی میرزا	۱۰۳۰	شاهزاده	سوءظن پدر	شاه‌عباس صفوی	شاه‌عباس صفوی	به‌طور کامل بینایی را از دست نداد. در قلعه‌ی الموت زندگی می‌کرد. پس از مرگ شاه‌عباس خواهان سلطنت شد اما سران قزلباش دوباره چشمانش را میل کشیدند	سیوری
صفی میرزا صفوی	۱۱۵۷	شاهزاده	-	نادرشاه	-	-	پیرنیا
رضا قلی میرزا افشار	۱۱۲۶	شاهزاده	-	نادرشاه	-	زندگی در کلات و کشته شدن توسط علیقلی خان برادرزاده‌ی	پیرنیا

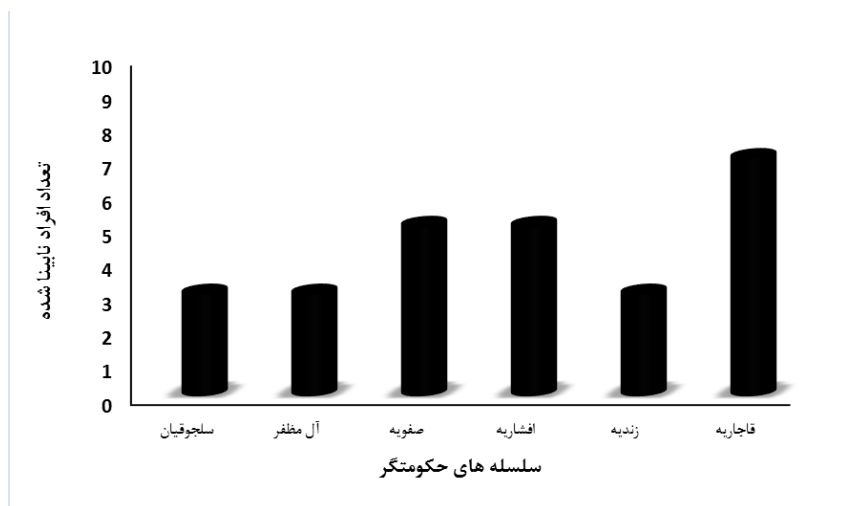


منبع	احوال پس از نابینا شدن	عامل نابینا کردن	حاکم مسبب قصاص	جرم یا اتهام	منتصب	سال قصاصی	نام شخصیت نابینا شده
	نادر که بعد از نادر خود را پادشاه.						
پیرنیا	پس از نابینا شدن شاهرخ خان او را به دستزنان حرم سپرد و در سال ۱۱۶۲ توسط آن کشته شد.	-	ابراهیم شاه	-	دومین پادشاه دودمان صفویه	۱۱۶۰	علیقلی خان افشار(علیشاه)
پیرنیا	-	-	هواخواهان شاهرخ شاه	-	سومین پادشاه دودمان صفویه	۱۱۶۲	ابراهیم شاه
پیرنیا	پس از چهل روز بعد از برکناری مجدداً شاه شد.	-	مردم مشهد در جریان یک شورش او را نابینا کردند	نزاع بر سر جانشینی	چهارمین پادشاه دودمان صفویه	۱۱۶۲	شاهرخ شاه
مروی	-	-	صادق خان زند	نزاع بر سر جانشینی	-	-	فرزندان کریم خان
نوری	چند سال در شیراز زندگی کرد و در سن سی سالگی وفات یافت و در شاهچراغ دفن شد.	-	علی مردان خان	نزاع بر سر جانشینی	فرزند کریم خان	۱۱۹۶	ابوالفتح خان
نوری	پس از تسلط قاجاریه به دستور آغامحمدخان به مازندران فرستاده شد و در آنجا وفات یافت.	-	علی مردان خان	نزاع بر سر جانشینی	فرزند کریم خان	۱۱۸۲	محمدابراهیم خان
ساروی	-	-	آغا محمدخان	نزاع بر سر جانشینی	شاهزاده زند	۱۱۷۳	لطف علی خان زند

# ۱۴۴ مطالعات تاریخی جهان اسلام

سال دهم، شماره ۲۱، بهار ۱۴۰۱

نام شخصیت نابینا شده	سال قصاص	منتصب	جرم یا اتهام	حاکم مسبب قصاص	عامل نابینا کردن	احوال پس از نابینا شدن	منبع
مصطفی قلی خان	۱۲۰۳	برادر ناتنی آغامحمدخان آن	سوءظن آغامحمدخان	آغامحمدخان	-	-	فارسنامه ی ناصری
حسین قلی خان	۱۲۰۳	برادر آغامحمدخان آن	سوءظن آغامحمدخان	آغامحمدخان	-	-	فارسنامه ی ناصری
محمدحسن خان قاجار	۱۱۳۸	والی استرآباد	عدم اطاعت از شاه	فتحعلی‌شان	-	-	فارسنامه ی ناصری
جهانگیرمیرزا خسرومیرزا	۱۲۱۳	شاهزاده	سوءظن قائم مقام و به تبع آن شاه به آن‌ها	محمدشاه	اسماعیل‌خان قراچه داغی	پس از قتل قائم‌مقام در قلعه‌ی تویسرکان زندگی کردند... در زمان ناصرالدین‌شاه جهانگیر میرزا به حکومت خوی منصوب شد.	اعتمادالسلطنه
حسن علی میرزا شجاع السلطنه	۱۲۷۱	شاهزاده فرزند ششم فتحعلی شاه	شورش علیه محمدشاه	محمدشاه	محمدباقر خان بیگلربیگی	در قلعه اردبیل زندانی شد در زمان ناصرالدین‌شاه عفو شد و تا پایان عمر در تهران زندگی کرد.	اعتمادالسلطنه



نمودار ۱. تعداد نابینا شدن افراد در دوره‌های مختلف پس از اسلام

### نتیجه‌گیری

مسئله میل کشیدن و نابینا کردن نخبگان سیاسی در ایران یکی از مسائلی بغرنج تاریخ ایران بخصوص از زمان ورود ترکان به ایران بود. این پدیده شوم قضایی بهترین روش برای آسوده‌خاطر کردن امنیت خاندان شاهی از وجود رقبیان سیاسی بود. این مجازات به علت نبود نظام عدلیه کارآمد و ضعف قوانین حقوقی بنا به صلاحدید مقامات دولتی در مرکز ایالت انجام می‌گرفت. به‌رغم ناسازگاری این مجازات با آموزه‌های اسلامی این مجازات محصول واقعیت‌های عینی جامعه ایران بود. این‌گونه مجازات در دوران پیش از اسلام در ایران اجرا می‌شد و پس از ورود اسلام این شیوه ادامه پیدا کرد و تا نیمه‌های حکومت قاجار ادامه داشت. در ابتدای دوره حکومت‌های اسلامی و ورود ترکان به ایران نفوذ آنها و توان بیشترشان برای اعمال مجازات، این‌گونه مجازات را گسترش داد. در دوره قاجار به سبب افزایش کشمکش‌های اقتدارجویانه و منازعات سیاسی در سال‌های آغازین، این شیوه به‌صورت چشمگیری افزایش یافت. اما با استقرار و ثبات حکومت و در پی تغییرات به وجود آمده در ساختار سیاسی از تعداد افرادی که در معرض نابینا شدن قرار داشتند کاسته شد. عامل مهم دیگر در کاهش این مجازات، افزایش ارتباط با کشورهای خارجی، تمایل آنها به متوقف کردن این نوع مجازات و تلاش آنان برای صدور فرمان منع شکنجه بود. رویکرد محمدشاه با توجه به پرورش یافتن در دستگاه عباس میرزا در توقف این مجازات بوده است. عباس میرزا در طول حیات خود در برخورد با قوانین شورش‌ی به‌خصوص در سال‌های پایانی حکومت فتحعلی‌شاه هیچ‌گاه از کور کردن استفاده نکرد. (هدایت، بی‌تا: ۷۹۷۲، ۷۹۶۲ و ...)

دور از ذهن نیست که این شیوه برخورد با متهمان بر محمد شاه نیز اثر گذاشته و وی در دوره زمامداری‌اش با الگوبرداری از اقدامات پدر در پی حذف این مجازات بوده است.

## کتاب نامه

### قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن (۱۳۴۳ش)، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت، عباس خلیلی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۴.
۲. آدمیت، فریدون (۱۳۵۴ش)، *امیرکبیر و ایران*، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲.
۳. استرآبادی، میرزاهمدی خان (۱۳۷۷ش)، *جهانگشای نادری*، مصحح سیدعبدالله انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۴۱.
۴. بیگ منشی، اسکندر (۱۳۵۰ش)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تهران، ناهید، ۱۳۷۷.
۵. اعتضاد السلطنه، علی قلی میرزا (۱۳۷۰ش)، *اکسیر التواریخ*، تاریخ قاجار از آغاز تا ۱۲۵۹ هـ، به اهتمام جمشید کیانفر. تهران، ویسمن، ۱۳۸۵.
۶. اعتمادالسلطنه (۱۳۴۹ش)، *صدر التواریخ (تاریخ صدور قاجار)*، تصحیح محمد مشیری، تهران، روزبهان، ۱۳۵۷.
۷. اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴ش)، *تاریخ مغول*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۸. کازاما، آکی یو (۱۳۸۰ش)، *سفرنامه کازاما*، ترجمه هاشم رجبزاده، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲.
۹. باسورث، کلیفورد، ادموند (۱۳۸۱ش)، *ایران شرق در آستانه تهاجمات ترکان*، تاریخ ایران، پژوهشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.
۱۰. برن، رهرو (۱۳۴۹)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
۱۱. بیات، عزیز الله (۱۳۸۴ش)، *تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۱۲. پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۸۰ش)، *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه*، تهران، خیام، ۱۳۸۸.
۱۳. جامی، محمود الحسینی بن ابراهیم (۱۳۸۶ش)، *تاریخ احمدشاهی*، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران، عرفان، ۱۳۸۶.

۱۴. جهانگیر میرزا (۱۳۸۴ش)، تاریخ نو، شامل حوادث دوره قاجار از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، علم، ۱۳۸۴.
۱۵. خلعتبری، الهیار و محبوبه مشرفی (۱۳۸۰ش)، تاریخ خوارزمشاهیان، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
۱۶. درویل، گاسپار (۱۳۸۸ش)، سفرنامه درویل، ترجمه جواد محبی، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۸۷.
۱۷. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ش)، لغت نامه، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۱۸. دیاکونف، الیگور میخائیلوف (۱۳۸۶ش)، تاریخ ماد، کریم کشاورز، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۹. راوندی، ابوبکر (۱۳۶۴ش)، راحه الصدور و آیه السرور فی تاریخ آل سلجوق، به کوشش محمد اقبال و مجتبی مینویی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۲۰. راوندی، مرتضی (۱۳۸۲ش)، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، نگاه، ۱۳۸۲.
۲۱. ساوری، محمدتقی (۱۳۷۱ش)، تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۲۲. سیوری، راجر مروین (۱۳۸۳ش)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، مرکز، ۱۳۸۵.
۲۳. شاردن، ژان (۱۳۷۲ش)، سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس، ۱۳۷۲.
۲۴. شمیم، علی اصغر (۱۳۸۷ش)، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، انتشارات بهزاد، ۱۳۸۷.
۲۵. شیرازی، ابن عبدالکریم علی رضا (۱۳۶۵ش)، تاریخ زندیه، مقدمه و تصحیح ارنست بیئر، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران، گستره، ۱۳۶۵.
۲۶. صنایعی، میرزا احسن (۱۳۶۹ش)، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۲۷. عضد الدوله، احمد میرزا (۱۳۶۹ش)، تاریخ عضدی، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، زرین، ۱۳۶۹.
۲۸. فلسفی، نصرالله (۱۳۴۷ش)، زندگانی شاه عباس اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
۲۹. فوکو، میشل (۱۳۸۷ش)، مراقبت و تنبیه، تولد زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانزاده، تهران، نی، ۱۳۷۸.
۳۰. قزوینی اصفهانی، محمدیوسف واله (۱۳۸۲ش)، ایران در زمان شاه صفوی و شاه عباس دوم، مصحح محمد رضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.

۳۱. قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷ش)، *فوائد الصفویه*، مصحح مریم میر احمدی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
۳۲. کارری، جملی (۱۳۴۸)، *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸.
۳۳. کروسینسکی، یوداش تادیوش (۱۳۶۹ش)، *ده سفرنامه؛ سیری در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی راجع به ایران*، ترجمه مه‌راب امیری، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۹.
۳۴. محمد بن محمد مفید (۱۴۱۰ق)، *المقنعه*، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۸.
۳۵. محمدی، ابوالحسن (۱۳۷۴ش)، *حقوق کیفری اسلام*، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۳۶. مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل (۱۳۶۲ش)، *مجمع التواریخ*، مصحح عباس اقبال آشتیانی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
۳۷. مروی، محمدصادق (۱۳۶۴ش)، *تاریخ جهان‌آرای نادری*، تصحیح محمدمامین ریاحی، تهران، زوار، ۱۳۶۴.
۳۸. مفتون دنلی، عبدالرزاق بن نجفقلی (۱۳۸۳ش)، *مآثر السلطانیه (تاریخ جنگ‌های ایران و روس) به‌ضمیمه تاریخ جنگ‌های دوره دوم از تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، تهران، موسسه انتشاراتی روزنامه ایران، ۱۳۸۳.
۳۹. ملکم، سر جان (۱۳۸۰ش)، *تاریخ کامل ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران، افسون، ۱۳۸۰.
۴۰. مینورسکی (۱۳۸۷ش)، *ایران در زمان نادرشاه*، ترجمه رشید یاسمی، محقق علی‌اصغر عبداللهی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۳.
۴۱. نطنزی، معین‌الدین نطنزی (۱۳۸۳ش)، *منتخب التواریخ*، به اهتمام پروین استخری، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳.
۴۲. نوایی، عبدالحسین (۱۳۵۰ش)، *اسناد و مکاتبات تاریخی شاه‌طهماسب صفوی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
۴۳. نولدکه، تتودور (۱۳۷۸ش)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸.
۴۴. والیزاده معجزی، محمدرضا (۱۳۸۰ش)، *تاریخ لرستان روزگار قاجار*، مصحح حسین والیزاده معجزی و محمد والیزاده معجزی، تهران، انتشارات حروفیه، ۱۳۸۰.